

سپه سالار اسلام؛ سیدنا خالد

-رضی الله عنه-

◀ حبیب الله مرجانی

دیگر عرب، در صفحات تاریخ پنهان و محو می شد و هیچ نام و نشانی از وی باقی نمی ماند.

در این نوشتار به ذکر فرازهایی از سیرت سیدنا خالد رضی الله عنه خواهیم پرداخت. در یک نگاه کلی، از خالد سخن خواهیم گفت؛ از تولدش در خانه اشرف بنی مخزوم، و از کودکی اش در اوج نشاط و نبوغ؛ از قبل از اسلامش، آن هنگام که در ردیف سرسخت ترین دشمنان پیامبر اسلام و دعوت اسلامی قرار داشت، و از زندگی پرافتخارش بعد از راه یافتن به حقیقت ایمان و اسلام؛ از جان فشانی هایش برای رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه، از فرمانبرداری، ایمان، زهد و ایثارش؛ از شمشیر سرنوشت سازش در دوران خلافت سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه و فتوحات سرنوشت سازش در عراق و شام؛ از اخلاص و بی تکلفی اش در اطاعت از خلیفه دوم سیدنا عمر بن خطاب و فرمانده اش ابو عبیده رضی الله عنهم؛ همچنین از سوز درون و شوق بی انتهایش برای هدایت مردم و انتشار دعوت اسلامی؛ و خلاصه از آنچه که ایشان را مایه افتخار، نه تنها برای جوانان عرب بلکه برای تمامی جوانان آزاده و غیور مسلمان کرد.

نام و نسب

ابو سلیمان خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقطه بن مره بن کعب قرشی مخزومی.^(۱) سلسله نسبش در مره بن

سیدنا خالد رضی الله عنه یکی از اصحاب جلیل القدر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و صحبه و از فرماندهان و فاتحان بزرگ تاریخ صدر اسلام است. مؤمنان و مسلمانان همه صحابه (اعم اهل بیت نبوی و یاران آن حضرت صلی الله علیه و آله و صحبه)، از آن جمله سپه سالار اسلام حضرت خالد رضی الله عنه را از صمیم قلب دوست دارند و به آنان عشق می ورزند؛ زیرا محبت با یاران پیامبر خاتم و درس گرفتن از سیرت آنان ایمان افروز، حماسه آفرین و زندگی ساز است.

در میان صحابه، داستان زندگانی قهرمان و دلاور مرد دوران جاهلیت و اسلام، خالد بن ولید، ویژگیهای بخصوص و آموزنده ای دارد. جاودانگی شخصیت خالد در تاریخ -علی رغم دیدگاه برخی نویسندگان بیگانه - فقط در رشادتها و مهارتها و تاکتیک های خارق العاده ایشان در میادین نبرد خلاصه نمی شود، بلکه این پرتو روشنگر عقیده اسلامی و دین انسان ساز اسلام و نگاه معجزه آفرین پیامبر خاتم بود که خالد را جاودانه ساخت و جوانب مختلف نبوغ و عظمت او را شکوفا کرد. اگر اسلام و ایمان عمیق خالد به وعده های الهی برای مجاهدان راه حق نمی بود، اگر حلقه غلامی اسلام و مدال زرین شاگردی نبی رحمت صلی الله علیه و آله و صحبه برگردن خالد آویخته نمی شد، خالد نیز همانند پدرش ولید، بلکه همانند صدها و هزاران شهسوار





نسب رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه متصل می شود.^(۳)

تیره بنی مخزوم یکی از ده تیره قبیلۀ قریش و از شرافت و جایگاه خاصی قبل از اسلام برخوردار بود. همان گونه که بنی هاشم مسئولیت سقایه و رفاذه (آب دادن به حجاج و پذیرایی از آنان) را بر عهده داشت؛ بنی مخزوم نیز مسئولیت دو امر مهم قبه و اعنه (جمع آوری تجهیزات جنگی و فرماندهی سواره نظام در جنگها) را بر عهده داشت. اشراف و بزرگان بنی مخزوم در تجدید بنای کعبه، یک چهارم و ۹ تیره دیگر قریش مابقی را ساختند.^(۴) بنی مخزوم با بنی هاشم همواره رقابت می کردند و می خواستند در سرداری، مجد و بزرگی از آنان سبقت بگیرند.^(۵)

خانواده

پدرش ولید بن مغیره از سرداران قریش بود و به خاطر جایگاه و نفوذش به "وحید" ملقب بود. آنقدر در میان قریشیان مورد احترام بود که روز وفاتش را روزی تاریخی برای قریش اعلام کردند.^(۶)

او در هنگام تجدید بنای کعبه به قریشیان گفت: در بنای کعبه فقط اموال پاک و حلال تان را به کار ببرید و هرگز از اموالی که غصب کرده اید یا در نتیجه قطع صلۀ رحم و شکستن عهد و پیمان به دست آورده اید یا از دادوستد ربا و ظلم و ستم به شما رسیده است، استفاده نکنید.^(۷)

ولید پس از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و صحبه از بزرگترین دشمنان و مخالفان آن حضرت گشت و به ابوطالب گفت: «اما ان تکف محمداً عننا و اما ان تخلی بیننا و بینة»^(۸)؛ یا جلوی محمد را بگیر و الا بین ما و او مانع نشو.

مشهور است که آیات ۱۱ تا ۲۵ سوره مدثر

در مورد ولید نازل شده است؛ و آن وقتی بود که وی از شنیدن آیات قرآن از زبان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه سخت تحت تأثیر قرار گرفت و کلماتی تاریخی را با فصاحت تمام در شأن قرآن کریم بر زبان راند و نزدیک بود که به دین اسلام مشرف شود اما ابوجهل او را از این کار منصرف ساخت و او همچنان در عناد و بدبختی ماند و گفت: قرآن سحر و جادوست.^(۸)

ولید ثروت بسیار، باغها و زراعتهای فراوان، و نیز فرزندان زیادی داشت. خداوند درباره اش فرمود: «و جعلت له مالا ممدودا و بنین شهودا آمدت: ۱۲-۱۳؛ من مال فراوان و فرزندان حاضر شونده به مجالس، به او عطا کردم.

ولید سه ماه پس از هجرت پیامبر به مدینه از دنیا رفت و ثروت کلانش را برای فرزندان به ارث گذاشت.^(۹)

مادر خالد، عصما (لبابه صغری) دختر حارث و خواهر ام المؤمنین میمونه همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه بود.^(۱۰) به این ترتیب رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه شوهر خاله خالد بود.

کودکی خالد

اسباب رفاه و آسایش برای خالد مهیا بود، اما از آنجایی که صفات مردانگی، غیرت و سخت کوشی در فطرت ایشان نهفته بود، هرگز به خوشگذرانی و عیاشی عادت نکرد و همواره به صحرا و بادیه می رفت تا جسمش نیرومند و بازوهایش قوی شود. از همان کودکی به کشتی گیری و زورآزمایی علاقه خاصی داشت و همواره در این مبارزات کودکانه پیروز میدان بود. گاه عمر بن خطاب و خالد بن ولید با یکدیگر به مبارزه و زورآزمایی می پرداختند.

خالد به اسب سواری نیز علاقه وافر

داشت و این کار را بر دیگر چیزها ترجیح می داد تا جایی که پدرش ولید به تنگ آمده و می گفت: «هذا الغلام لا یرید ان ینزل من فوق صهوة الفرس!»؛ این بچه نمی خواهد از پشت اسب پیاده شود.

خالد در دوران جاهلیت

چیزی نگذشت که خالد به جایگاه نظامی ویژه ای در قبیلۀ اش دست یافت و به نمایندگی از قومش مسئولیت تهیه تجهیزات جنگی و فرماندهی سواره نظام را بر عهده گرفت.

خالد بعد از وفات پدر همگام با برادرانش راه پدر - مخالفت و جنگ با مسلمانان - را ادامه داد. ولید بن ولید برادر خالد که در جنگ بدر اسیر و با پرداخت فدیۀ آزاد شده بود، پس از آزادی اسلام آورد و بدین ترتیب اسلام در خانواده ولید بن مغیره نفوذ کرد. ولید بن ولید در پی اسلام آوردن، در مکه زندانی و شکنجه شد و بالاخره به مدینه فرار کرد. اما خالد همچنان دشمنی سرسخت علیه اسلام بود.

نام خالد به عنوان یکی از فرماندهان سپاه مشرکین قریش در جنگ احد بر سر زبانها افتاد. او در این جنگ فرمانده میمنه (واحد دست راست لشکر) و در رأس اسب سواران بود. خالد در این نبرد نقش مهمی بازی کرد و سرنوشت جنگی را که به نفع مسلمین بود، تغییر داد.

در غزوه خندق نیز که مشرکین با لشکری ده هزار نفری به مدینه حمله ور شدند^(۱۱)، خالد یک روز کامل از صبح تا شام به شدت بر مسلمانان حمله کرد و بارهاسعی کرد از خندق بگذرد اما موفق نشد.^(۱۲)

در صلح حدیبیه نیز خالد برای حمله به پیامبر و اصحابش کمین کرد و خواست به آنان حمله کند، اما ناکام ماند، و همین جا بود که اولین جرعه ایمان در دل خالد سپه سالار جاهلیت شکل گرفت. آری او تا



سراغ داشتیم، امیدوار بودم که روزی این توفیق بزرگ به تو خواهد رسید.

خالد به خاطر همه

دشمنی‌ها و مخالفت‌های گذشته‌اش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه طلب بخشش کرد؛ پیامبر فرمود: اسلام، همه گناهان گذشته را از بین می‌برد. اما با اصرار خالد آن حضرت برای خالد چنین دعا کرد: **اللهم اغفر لخالد بن الوليد كل ما اوقع فيه من صد عن سبيل الله**؛^(۱۳) پروردگارا! گناهانی را که خالد در بازداشتن از راهت مرتکب شده است ببامرز.^(۱۴) بدین ترتیب خالد به قافله مؤمنان پیوست و به برکت اسلام و دعای پیامبر تولدی دوباره یافت.

این گونه شد که خالد مرد شجاع جاهلیت و شیرمرد امروز اسلام در میان جمع مشرکین ایستاد و با صدای بلند گفت: بر تمام عاقلان واضح شد که محمد نه شاعر است و نه جادوگر، و کلامش کلام رب العالمین است؛ پس هر انسان عاقلی باید از ایشان پیروی کند.^(۱۵)

خالد در عهد حضرت رسول و تشریفش به لقب سیف الله

خالد بیش از سه سال توفیق مصاحبت و همراهی با رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه را یافت. پیامبر اسلام با حکمت و درایت وصف ناپذیرش خالد را چنان تربیت کرد که عاشق و شیفته دین خدا و رسولش گردید. خالد می‌گوید: به خدا قسم هرگاه مسئله سختی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه پیش می‌آمد، مرا در حل آن مشکل بر همگان ترجیح می‌داد.^(۱۷)

سیدنا ابوهیره رضی الله عنه می‌فرماید: همراه با پیامبر در جایی فرود آمدیم. افراد یکی پس از دیگری از آنجا می‌گذشتند و

فرمود: **ما مثل خالد بجهل الاسلام...**؛ فردی مانند خالد نباید از اسلام ناآگاه باشد؛ اگر او تلاش و دلاوری خویش را در راه مبارزه با دشمنان اسلام و در حمایت مسلمانان صرف می‌کرد، برایش بهتر بود، و ما او را بر دیگران مقدم می‌داشتیم. پس ای برادر موقعیت‌های مناسبی را که تاکنون از دست داده‌ای دریاب و گذشته را جبران کن.

خالد می‌گوید: در همین ایام خواب دیدم که در سرزمین تنگ و بی‌حاصلی قرار دارم؛ سپس از آنجا بیرون رفتم و به سرزمینی وسیع و سرسبز وارد شدم. با خود اندیشیدم که این خواب، خواب صادقی است. بالاخره یک شب من و عثمان بن طلحه از مکه خارج شده و در راه با عمرو بن عاص روبه‌رو شدیم. عمرو پرسید: کجایی روید؟ او را از اراده‌مان آگاه کردیم. او نیز گفت که می‌خواهد به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه برود. سه نفری به سوی مدینه حرکت کردیم. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه از این امر باخبر شد، به اصحابش گفت: **رمتکم فريش بأفلاذ كبدها**؛ فريش جگر گوشه‌هایش را به شما تقدیم کرده است. آری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه به صلاحیت‌های این افراد کاملاً آگاه بود و از اسلام آوردنشان بی‌نیازت مسرور و شادمان گشت.

خالد می‌گوید: برادرم ولید به استقبالمان آمد و گفت: شتاب کنید که پیامبر از ورود شما اطلاع یافته و بسیار خوشحال است و اینک در انتظار شماست. وقتی پیامبر ما را از دور دید، تبسم کرد و همچنان تبسم بر لب‌های مبارکش جاری بود که ما به محضرش شرف‌یاب شدیم. گفتم: **یا نبی الله! السلام علیکم**. پیامبر با چهره‌ای بشاش جواب سلام مرا داد. شهادتین را بر زبان آوردم و اسلام را اظهار کردم. پیامبر فرمود: **الحمد لله الذي هداک**؛ سپاس خدایی را که تو را هدایت کرد. سپس گفت: من با عقل و درایتی که در تو

به کی می‌خواست به عناد و عداوتش ادامه دهد.^(۱۳)

اسلام خالد

بعد از صلح حدیبیه در ماه صفر سال هشتم هجری، شش ماه قبل از فتح مکه، خالد به آغوش اسلام درآمد. ابن سعد، تاریخ‌نگار مشهور، داستان اسلام آوردن خالد را از زبان خودش در "طبقات" چنین ذکر کرده است: "زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحبه به طرف حدیبیه روانه شد، من در رأس گروهی از سواران قریش به آن سو حرکت کردم. در منطقه "عسفان" با پیامبر اسلام و اصحابش مواجه شدم، راه را بر آنان بستم و آنان را زیر نظر گرفتم. آن حضرت صلی الله علیه و آله و صحبه روبه‌روی ما ایستاد و همراه اصحابش به نماز مشغول شد. خواستیم به آنان یورش ببریم اما نتوانستیم تصمیم قطعی بگیریم. در همین اثنا پیامبر از تصمیمی که مادر سر داشتیم، آگاهی یافت و نماز را با یارانش به صورت نماز خوف به جای آورد. من از این اقدام بسیار شگفت‌زده شدم و در دلم تکانی ایجاد شد. با خود گفتم که این مرد دست نیافتنی است و از غیب محافظت می‌شود."

دومین عاملی که انگیزه و اشتیاق به پذیرفتن اسلام را در خالد ایجاد کرد، نامه‌ای بود که برادرش ولید بن ولید به او نوشت. خالد می‌گوید: پس از صلح حدیبیه وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحبه برای ادای عمره القضاء وارد مکه شد، من از مکه بیرون رفتم. برادرم ولید که پیامبر را در این سفر همراهی می‌کرد، بعد از جستجوی زیاد وقتی مرا نیافت، نامه‌ای به این شرح برایم نوشت: **بسم الله الرحمن الرحيم**. اما بعد! من بسیار در شگفتم که هنوز نظرت نسبت به اسلام تغییر نکرده است. پیامبر خدا درباره‌ی تو از من پرسید و گفت: خالد کجاست؟ گفتم: خداوند او را خواهد آورد. آن حضرت



پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه در مورد آنها از من می پرسید. پیامبر پرسید: ابوهریره آن کیست؟ گفتم: فلانی است [با ذکر نامش]. فرمود: او از بندگان نیک خداست. سپس فرمود: آن دیگری کیست؟ عرض کردم: فلانی است. فرمود: او چه بنده بدی است. تا اینکه خالد بن ولید از آنجا گذشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه پرسید این کیست؟ گفتم: این خالد بن ولید است. فرمود: "و نعم عبدالله خالد، سیف من سیوف الله"؛ خالد انسان خوبی است، او شمشیری از شمشیرهای خداست.^(۱۸)

خالد در جنگ موته

جنگ موته در سال هشتم هجری بعد از کشته شدن سفیر رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه به دست رومیان رخ داد. مسلمانان با سپاهی سه هزار نفری در مقابل لشکر صدهزار نفری رومیان قرار گرفتند. شش روز تمام جنگیدند و به شدت در تنگنا و مشکلات افتادند. پیامبر اسلام علیه السلام در مدینه در میان عده‌ای از صحابه نشسته بود که ناگهان پس از لحظه‌ای سکوت فرمود: "زید بن حارثه پرچم را به دست گرفت و شهید شد. سپس جعفر بن ابی طالب پرچم را برداشت و شهید شد. سپس عبدالله بن رواحه پرچم را بلند کرد و او نیز شهید شد. در حین این گفتار چشمان مبارک پیامبر اشک بار بودند. بعد فرمود: اینک پرچم را شمشیری از شمشیرهای خدا گرفت و خداوند متعال آنان را بر دشمن پیروز گردانید."^(۱۹) در روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه دو انگشتش را به طرف آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: "اللهم هو سیف من سیوفک، فانصره" بارالها! او شمشیری از شمشیرهای توست، او را یاری

کن.^(۲۰)

مهارت، کاردانی، شجاعت و بصیرت خالد در طراحی عملیات جنگ همواره اعجاب دوست و دشمن را به همراه داشت.^(۲۱) خالد پس از در دست گرفتن پرچم در این جنگ نابرابر، توانست با یک تاکتیک ماهرانه جنگی جای میمنه (واحد دست راست لشکر) را با میسره (واحد دست چپ) و مقدمه (واحد جلوی لشکر) را با مؤخره (واحد عقب لشکر) عوض کند و رومیان را به رعب و وحشت اندازد. دیری نگذشت که نیروهای کمکی مسلمین نیز رسیدند و مسلمانان با تمام قدرت به لشکر رومیان حمله بردند و کشتار بی سابقه و هولناکی در میان سپاهیان رومی به راه انداختند.^(۲۲) بدین ترتیب خالد، با توفیق الهی، مجاهدان اسلام را از آن تنگنای خطرناک نجات داد و توانست راه را برای عقب نشینی نیروها که بهترین و دشوارترین کار در آن معرکه نابرابر بود باز کند و فقط با سیزده شهید به مدینه منوره باز گردد.^(۲۳)

خالد در فتح مکه

خالد در فتح مکه سپه سالار میمنه سپاه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه بود و به دستور ایشان از پایین شهر وارد مکه شد و در یک درگیری تحمیلی که عده‌ای از اوباش مکه بر آنان تحمیل کردند و اقدام به تیراندازی نمودند، وارد کارزار شد که حدود ۱۲ نفر از مشرکین کشته شدند و بقیه فرار کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه هنگامی که از علت درگیری باخبر شد، فرمود: "قضاء الله خیر"؛ سرنواستی بود که خداوند پیش آورد و در آن خیر است.^(۲۴)

خالد بت شکن

پس از فتح مکه در ۲۵ رمضان سال هشتم هجری رسول الله صلی الله علیه و آله

و صحبه خالد را با سی نفر از صحابه برای نابود کردن بت "عزی" فرستاد. عزی بزرگترین بتی بود که عربها آنرا پرستش می کردند؛ همان بتی بود که پدر خالد جلوی سر خم می کرد و ابوسفیان در جنگ احد با افتخار خطاب به پیامبر و اصحابش می گفت: "لنا العزی ولا عزی لکم"؛ ما عزی را داریم و شما چنین بتی ندارید.

خالد به سراغ این بت که در منطقه "بطن نخله" بود رفت و در حالی که قلبش مملو از سرمایه توحید و ایمان بود و غیرتش از شدت نفرت شرک به جوش آمده بود، آن را نابود کرد.

قضیه بنی جذیمه

بعد از در هم شکستن عزی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه خالد را به سوی بنی جذیمه در رأس ۳۵۰ تن از مسلمانان فرستاد. او آنان را به اسلام دعوت کرد. اما آنها به جای اینکه بگویند: "أسلمنا" (اسلام آوردیم)، گفتند: "صأنا صأنا" (ما صابئی شدیم. ما صابئی شدیم). صابئه کلمه‌ای بود که در مکه برای دشنام و توهین به اهل اسلام به کار می رفت و به معنای بی دین شدن بود. خالد رضی الله عنه این کلمه را بر ارتداد و بی دینی آنان حمل کرد و آنان را اسیر و دستور قتل شان را صادر کرد. عده‌ای از صحابه اسیران خود را کشتند. وقتی این خبر به نبی مکرم اسلام علیه السلام رسید، دست به آسمان بلند کرده و دعا کرد: "اللهم انی ابر الیک مما صنع خالد"؛ پروردگارا! من از اقدام خالد تبری می جویم.^(۲۵)

خالد در اجتهاد خویش دچار خطا شده بود و زود تصمیم گرفته بود، اما رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه دستور مجازات خالد یا حتی برکناری اش از فرماندهی را صادر نکرد؛ زیرا خالد به گمان اینکه آنان مرتد شده‌اند، دستور به قتل آنان داده بود و ظاهر امر نیز همین بود.^(۲۶) بنابراین، سوء استفاده



آدم‌های سست
عنصر را اطراف خود
جمع کردند. و
عده‌ای هم از
پرداخت زکات سر
باز زدند.

در این برهه بسیار سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام، خلیفه و یار غار رسول الله با موضعگیری قاطع و هوشمندانه خویش و برآوردن بانگ غیرتمندانه و شجاعانه "أینقص الدین وأنا حی"، ابتدا به تجهیز و اعزام جیش اسامه پرداخت و سپس علیه مرتدین و منکرین زکات اعلام جنگ کرد و گفت: "والله لو منعونی عقلاً لجاهدتهم علیه"؛^(۳۰) به خدا قسم اگر یک افسار شتر از مال زکات را ندهند با آنان جهاد می‌کنم. و اظهار داشت: "لأقاتلن من فرق بین الصلاة والزکاة"؛ با هر کس که بین نماز و زکات (در فرضیت) فرق قایل شود خواهم جنگید.

خالد از اولین لیبیک‌گویان ندای خلیفه رسول الله و از اولین فرماندهان جنگ علیه مرتدین بود. مسلماً کسانی که در این نبردها نقش داشتند، در بقای اسلام تا قیام قیامت سهم دارند. عملکرد قاطع یاران صدیق پیامبر در مقابل پدیده ارتداد، گنجهای پنهانی و نتایج شکوهمند تربیت رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه را در میان شاگردان مکتبش آشکار ساخت.

ابوبکر صدیق خالد را در رأس سپاهی به سوی بزاخه برای نابودی طلیحه اسدی (مدعی پیامبری) فرستاد، و به او توصیه کرد: "تقوای خداوند را محکم بگیر و فرمان خدا و جهاد در راه او را بر هر چیز دیگر ترجیح ده و بازیردستان به نرمی رفتار کن".^(۳۱)

در همان مسیری که خالد برای نبرد با طلیحه اسدی می‌رفت، قبیله بنی طی به آغوش اسلام بازگشت و هزار نفر جنگجوی سواره نظام از آن قبیله به سپاه خالد ملحق شدند. طلیحه فرار را برقرار

فرماندهی اش قرار داشت. در ابتدای جنگ، مسلمانان در معرض تیرباران شدید طایفه هوازن قرار گرفته و متفرق شدند و فقط عده اندکی در کنار رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه ماندند. خالد در میان مدافعان رسول الله بود و با عشق و شغف بی‌مثالی شمشیر می‌زد. خالد در این نبرد بشدت زخمی شد. عبدالرحمن بن أزهري می‌گوید: در آن روز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و صحبه را دیدم که در میان مردم به دنبال خالد بن ولید می‌گشت و آنگاه که او را یافت دست بر بدن او گذاشت و بر زخمهایش چیزی خواند.^(۳۲) این آخرین غزوه‌ای است که خالد در رکاب رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه به نبرد پرداخت.

خالد در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه در کمتر از چهار سال توانست در یازده نبرد شرکت کند. در سه غزوه زیر پرچم رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه، و در سه نبرد خود فرمانده لشکر اسلام بود، و در پنج معرکه دیگر پیمان صلح را برقرار کرد.

پس از رحلت پیامبر اسلام خالد سیف الله، این شمشیر از نیام کشیده اسلام، همچنان با شور و حماسه تحت فرمان خلیفه رسول الله آماده دفاع از حق و حقیقت بود.

خالد در عهد ابوبکر صدیق

و جنگ با مرتدین و منکرین زکات

با آغاز دوران خلافت یار غار پیامبر اسلام، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، برخی قبایل تازه‌مسلمان عرب با شنیدن خبر وفات رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه مرتد شدند. مجوسیان، یهودیان و نصرانیان کینه‌های فروخورده خود را آشکار کردند و سم مهلک ارتداد و عداوت را در سینه‌های عربهای بادیه‌نشین و تازه‌مسلمان ریختند. چند نفر ادعای نبوت کرده و تعدادی از

بی‌جای عده‌ای از غرض‌ورزان از این واقعه، کار مغرضانه و بی‌اساسی است.

خالد دعوتگر

عده‌ای از ناآگاهان مغرض گفته‌اند که خالد از علوم کتاب و سنت آگاهی نداشته است! در حالی که همه می‌دانیم رسول اکرم صلی الله علیه وآله و صحبه برای تعلیم دین و دعوت مردم به سوی اسلام علما و فقهای صحابه را می‌فرستاد. در کتب مستند آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله و صحبه خالد را در رأس گروهی برای دعوت طایفه بنی حارث بن کعب به سوی نجران می‌فرستد و به او دستور می‌دهد که اگر آنان اسلام را پذیرفتند، کتاب الله و سنت رسول الله و شعایر اسلام را به آنان بیاموز. مردم آن منطقه ایمان می‌آوردند و حضرت خالد مدتی در میانشان به تعلیم دین اسلام و کتاب و سنت مشغول می‌شود و سپس نامه‌ای به حضرت رسول بدین شرح می‌نویسد: "ای رسول خدا! من فرمان شما را اجرا کردم. آنان اسلام آوردند و من اینک در حال تعلیم اسلام به آنان هستم و منتظر دستور بعدی رسول خدا صلی الله علیه وآله و صحبه هستم."^(۳۳)

همچنین نامه‌هایی که خالد به سران و بزرگان ایران می‌نویسد و با بلاغت و ایجاز تمام، حقیقت و پیام اصلی دین اسلام را برای آنان بازگو می‌کند، خود دلالت بر عمق علم و فهم دینی این شاگرد برومند رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه دارد؛ چنانکه در مکتب شگفتی‌آفرین و انسان‌ساز آن حضرت ستارگان بسیار و پرشماری این چنین تالو و درخشش جاودانه یافتند.

خالد در غزوه حنین

در این نبرد که در دهم شوال سال هشتم هجری رخ داد^(۳۴)، خالد در رأس سواره نظام بود و صد نفر از بنی سلیم تحت



ترجیح داد و فتنه اش از بین رفت. بسیاری از قبایل مرتد شده همچون اُسد، غطفان، بنی عامر، سلیم و هوازن دوباره به آغوش اسلام بازگشتند.^(۳۳) سپس خالد به سوی مالک بن نویره رفت. مالک بن نویره کسی بود که در حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه ایمان آورده بود و آن حضرت او را برای جمع آوری صدقات بنی تمیم مأمور کرده بود. پس از جمع آوری صدقات، خبر وفات پیامبر منتشر شد و مالک با شنیدن این خبر اظهار مسرت کرد و اموال زکات و صدقات را نزد خود نگه داشت و به مدینه نفرستاد؛ مقداری را بین قومش تقسیم کرد و مقداری را برای خود نگه داشت. همچنین سجاج بنت حارث را که از مدعیان دروغین نبوت بود مورد حمایت قرار داد.^(۳۴) با فرار سجاج از ترس درگیر شدن با سپاه خالد، مالک بن نویره نمی دانست چه کار کند. به قومش دستور داد تا پراکنده شوند، اما خودش اسیر شد و نزد خالد آورده شد. در روایتی از تاریخ طبری آمده است که مالک بن نویره به حضرت خالد گفت: من نماز را به جای می آورم ولی زکات نمی دهم. خالد گفت: آیا نمی دانی که نماز و زکات باهم اند و یکی بدون دیگری قبول نمی شود؟ مالک گفت: این سخن مهتر و سرور شماست (منظورش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحبه بود). خالد با خشم گفت: مگر تو او را مهتر و سرور خویش نمی دانی؟ مالک پاسخ مناسبی نداد.^(۳۵)

با تحقیقاتی که حضرت خالد انجام داد و همچنین با تردیدی که در عملکرد و اظهارات مالک وجود داشت، اعتقاد کامل به اسلام و قبول همه احکام دین در حق وی محرز نشد، لذا دستور قتل وی توسط حضرت خالد صادر گردید.

یکی از صحابه به نام ابوقتاده انصاری با این استدلال که از روستای محل سکونت مالک بن نویره صدای اذان شنیده شده است، با دستور قتل وی مخالفت کرد و پس از اجرای حکم، بدون اجازه از سپاه جدا شد و به مدینه منوره رفت. ابوقتاده از خالد به نزد خلیفه شکایت برد و خواستار عزل ایشان شد. حضرت ابوبکر به خاطر خروج بدون اجازه، ابوقتاده را سرزنش کرد و به وی دستور بازگشت داد. سپس با بزرگان صحابه به گفت و گو پرداخت و با توجه به وضعیت جنگی اقدام حضرت خالد را بر خطای اجتهادی حمل کرد و بحث عزل ایشان را منتفی دانست و گفت: «ما کنت لأشیم سیفاً سله الله علی الکافرین؟» من شمشیری را که خداوند علیه کافران از نیام کشیده به غلاف نمی برم.^(۳۶) سپس دستور داد تا بنا بر احتیاط، خون بهای مالک بن نویره از بیت المال پرداخت شود.

جنگ یمامه و قتل مسیلمه کذاب

پس از ماجرای مالک بن نویره، خالد به دستور خلیفه مسلمین برای ریشه کن کردن مدعیان دروغین نبوت و در رأس آنها مسیلمه کذاب به سوی یمامه (نزدیک نجد) حرکت کرد. در این نبرد بسیار سخت و طاقت فرسا مسلمانان تقریباً ۱۳ هزار نفر و لشکر مسیلمه حدود ۴۰ هزار نفر بودند. در ابتدای جنگ، مسلمانان شکست خوردند حتی نزدیک بود خالد کشته شود و به خیمه او حمله شد، اما عشق به شهادت و بهشت، به سربازان اسلام قوت بخشید. نه قبضه شمشیر در دست خالد شکست و جنگ بی سابقه ای در گرفت. خالد وقتی مسیلمه را شناسایی کرد، به سربازانش گفت: فقط مواظب باشید از پشت، کسی به من حمله نکند. او به پیش می رفت و سرهای دشمنان را مانند خوشه های گندم درو می کرد و می انداخت. سرانجام مسلمانان پیروز

شدند. مسیلمه کذاب که در زمان حیات رسول الله ادعای پیامبری کرده بود، به درک واصل شد. ۲۱ هزار نفر از افراد مسیلمه کشته شدند و از مسلمانان حدود ۱۲۰۰ تن شهید شدند که در میان آنان ۵۰۰ نفر از قرآء و حفاظ قرآن بودند.

به سوی عراق و نبرد با

مجوسیان و امپراتوری فارس

پس از آنکه خالد رضی الله عنه جنگ با مرتدین و منکرین زکات را در جزیره العرب به پایان برد و بر مسیلمه کذاب و لشکریان او پیروز گردید، حضرت ابوبکر رضی الله عنه به او دستور داد برای به دست گرفتن فرماندهی سپاه اسلام در جبهه عراق به آن سو برود و جهاد علیه مجوسیان را رهبری کند؛ عراق زیر سیطره امپراتوری فارس بود.^(۳۷)

نبردهای مهمی را که خالد در عراق و در مقابله با سپاهیان فارس رهبری کرد به ۱۶ نبرد می رسد، از آن جمله نبرد ذات السلاسل، مدار، دلجه، اُیس، دومة الجندل، عین التمر، فراض، أمیغشیا و... را می توان نام برد. در تمام این نبردها همواره سپاه مسلمانان پیروز میدان بود و این در حالی بود که سپاه مقابل ده برابر آنان بود.^(۳۸)

خالد در یرموک و نبرد با رومیان

بعد از فتح عراق، رومیان لشکرهای چند صد هزار نفری را برای هجوم به مسلمانان آماده کردند. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بزرگترین سپه سالاران اسلام را روانه مقابله با آنها کرد؛ ابوعبیده بن جراح، عمرو بن عاص، ولید بن عقبه، یزید بن ابی سفیان و عکرمة بن ابی جهل شیرمردانی بودند که در رأس سپاه اسلام به سوی روم حرکت کردند. لشکر دشمن بسیار مجهز و پر شمار بود. برای آغاز جنگ از خلیفه مسلمین دستور خواستند. ایشان پیغام فرستاد: یکجا جمع



عن سخط ولا رية ولا
خيانة و لكن الناس
فتنوا به، فخفت أن
يوكلوا اليه و يتلوا به
فأحببت أن يعلموا أن

الله هو الصانع^(۴۴)؛ من هرگز خالد را از روی نارضایتی و یا شک و شبهه و یا خیانتی عزل نکردم، بلکه دیدم مردم به سبب او در فتنه می افتند (و گمان می کنند هر کجا خالد هست پیروزی است) پس ترسیدم که مبادا مردم به او تکیه کنند و به فتنه مبتلا شوند؛ و خواستم بدانند که کارساز فقط الله است. و نیز فرمود: **يا خالد! أنك على لكريم و أنك الى لحبيب و لن تعاتبنی بعد اليوم!** ای خالد! تو نزد من بسیار بزرگووار و بسیار محبوبی، مرا (به خاطر عزلت) هیچگاه سرزنش نکن.^(۴۵)

خالد در دوران خلافت حضرت عمر، در چندین نبرد از جمله نبرد دمشق، مختل، مزج الروم، حمص و قنسرين شرکت کرد.

خالد در آخرین روزهای زندگی

حضرت خالد رضی الله عنه چند سال آخر عمرش را در شهر حمص (در سوریه فعلی) گذراند و پس از ۱۳ سال خدمت صادقانه به اسلام و مسلمین رخت سفر به سوی دیار باقی بست. در آخرین لحظات زندگی اش در بستر بیماری این کلمات را به زبان آورد: **... در بیش از صد میدان به کارزار پرداختم ... هیچ جایی از بدنم سالم نمانده است یا ضربه شمشیر خورده یا نیزه و تیر، اما اینک در کمال ناباوری همچون اشتران در بستر می میرم. بز دلان خوشحال نباشند، مرگ را در کمینگاههای خیلی جستجو کردم، اما در بستر به سراغم آمد. از تمام چیزهای روی زمین بعد از کلمه لا اله الا الله آن شب سرد و بارانی ای را دوست تر دارم که پای در رکاب همراه با مهاجرین منتظر یورش سحرگاهی به سپاه کفار بودم. پس در راه جهاد استوار و**

رضایت خداوند را مقصود اعمالتان قرار دهید. امروز روزی است که سرنوشت آینده را تعیین می کند.^(۴۰)

نبرد آغاز شد و گرد و غبار شدیدی از سم اسبها برخاست. یک جنگ بی سابقه و سرنوشت ساز، با یکی از بزرگترین امپراتوری های جهان در گرفت. به گفته علامه ندوی سیرت نگار و اندیشمند معاصر **”جنگ یرموک، جنگی بود که مسیر تاریخ را تغییر داد.”**

در بحبوحه جنگ خبر ناگووار وفات خلیفه مسلمین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و به خلافت رسیدن عمر بن خطاب رضی الله عنه توسط پیکی به ابو عبیده بن جراح اطلاع داده شد. همزمان حضرت عمر رضی الله عنه به ابو عبیده حکم داده بود که خود فرماندهی سپاه اسلام را به دست بگیرد.^(۴۱) ابو عبیده تا پایان نبرد یرموک این خبر را مخفی نگه داشت تا سپاهیان اسلام دچار سستی نشوند.^(۴۲)

در یرموک صحنه ای زیبا رخ می دهد که نشان گر اوج ایمان خالد و شور و اشتیاق وی به دعوت الی الله حتی در اثنای نبردی خونین است، و آن گفت و گو است عجیب و تأثیرگذار بین حضرت خالد و جرجه فرمانده رومی که نهایتاً به اسلام جرجه و پیوستنش به سپاه مسلمانان منجر می شود. سرنوشت جنگ این بار نیز مانند گذشته به نفع مسلمانان خاتمه یافت و یکبار دیگر حق بر باطل و نور بر ظلمت پیروز گشت، و سرزمین شام به قلمرو اسلام پیوست.

پس از پایان نبرد ظفر مندانه یرموک، خبر عزل خالد از فرماندهی کل توسط ابو عبیده ابلاغ شد. خالد با کمال میل فرماندهی را به ابو عبیده تسلیم کرد و به لشکریان گفت: از این پس امین این امت (اشاره به ابو عبیده) فرمانده شماست.^(۴۳)

هنگامی که از حضرت عمر سبب عزل خالد را پرسیدند، گفت: **انی لم أعزل خالداً**

شوید و بجنگید. سپس خلیفه به یاد خالد سیف الله افتاد که تازه از مراسم حج فارغ شده بود، و فرمود: **”و الله لأنسین الروم و ساوس الشيطان بخالد بن ولید“**^(۴۸)؛ به خدا سوگند! و سوسه های شیطانی رومیان را به وسیله خالد بن ولید از سرشان بیرون خواهیم کرد. بنابراین نامه ای به خالد نوشت و او را امیر لشکر تعیین نمود و دستور داد به سوی یرموک حرکت کند. (یرموک نام رودی است که از سوریه سرچشمه می گیرد و به اردن می ریزد).

مسیر پیش رو بسیار طولانی بود و هر لحظه امکان داشت لشکر دویست هزار نفری دشمن سپاه مسلمانان را در هم بکوبد و از بین ببرد. خالد تصمیم گرفت راه کوتاه تری را انتخاب کند تا هرچه سریعتر به سپاه اسلام ملحق شود. راهی جز بیابان خشک و خطرناک نبود. او در یک اقدام تاریخی و یک ریسک نظامی راه بیابان را با راهنمایی رافع بن عمیر طایبی در پیش گرفت و سپاهیان خالد پس از ۵ تا ۶ شبانه روز طی مسیر و تحمل گرما و کم آبی بالاخره به یرموک نزدیک شدند. در راه با شخصی مواجه شدند که غالباً جاسوس رومیان بود. وی به خالد گفت: ای خالد! برگرد، زیرا رومیان لشکری دویست هزار نفری را علیه شما به میدان آورده اند. خالد در جواب گفت: مرا از رومیان می ترسانی؟ به خدا قسم! کاش اسبم **”اشقر“** از درد پاهایش رنج نمی برد و رومیان از این تعداد چندین برابر بیشتر می بودند.

خالد و همراهانش به سپاه اسلام ملحق شدند و خالد فرماندهی کل لشکر را به دست گرفت. تعداد لشکریان اسلام تقریباً ۳۶ هزار نفر بود.^(۴۹) قبل از آغاز نبرد خالد سپاهیان را این گونه مورد خطاب قرار داد: امروز روز بزرگی از روزهای خداست. فخر و مباهات و نافرمانی از کسی شایسته نیست. جهادتان را برای خدا خالص کنید و



ثابت قدم باشید".^(۴۶)
 خالد با این کلمات
 ایمان افروز در سال ۲۱
 هجری / ۶۴۲ میلادی
 این جهان فانی را
 بدرود گفت و از کالاهای این آشفته بازار فقط
 یک سلاح، یک اسب و یک غلام از خود به
 جای گذاشت^(۴۷)، و وصیت کرد که آنها را نیز
 در راه جهاد صرف کنند.

پیکر این رادمرد شجاع و سپه سالار
 بی باک اسلام و شمشیری بی نیام خدا در همان
 شهر حمص به خاک سپرده شد.
 سیدنا خالد رضی الله عنه، فرمانده
 خارق العاده و شگفتی سازی که شکست را
 هرگز تجربه نکرد، از دنیا رفت اما نام
 جاودانه اش همچون مناره ای از نور بر
 پیشانی تاریخ می درخشد و خنکی چشمان
 مظلومان و قوت قلب مجاهدان و نابودکننده
 شوکت پושالی ظالمان و منافقان است.

شجاعت و مرادنگی، بر خورد نیکو با
 دشمنان و ملایمت با شکست خوردگان،
 شدت و صلابت در مواقع لزوم و مهارت در
 فنون جنگی، اعتماد و توکل کامل بر الله،
 نترسیدن از مرگ و مشتاق شهادت بودن و
 ... از صفات برجسته ایشان بود. و چه زیبا
 فرمود فاروق اعظم رضی الله عنه "با وفات
 خالد در اسلام شکافی پیدا شد که
 جبران ناپذیر است. ای کاش می ماند و از
 مرزهای اسلام دفاع می کرد. به خدا قسم! او
 سدی نفوذناپذیر در مقابل دشمنان اسلام
 بود".^(۴۸)

خدا از او و از همه اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه وآله و صحبه راضی باد:
 آن معظم فاتحان دین پرست و نامور/
 چون به تسخیر جهان بستند از همت کمر
 عزمشان را دایم استقبال نمودی ظفر/ آه
 تا از چشم ما رفتند چون نور از بصر
 رفتن آن نام داران، نام ما زد بر زمین/ دور
 از آنها آبروی ما عرق شد بر جبین

خاک بطحا خالدی دیگر بزای

در این لحظه که با سیدنا خالد رضی الله عنه
 وداع می گوئیم با چشمانی اشکبار و حسرت
 آلود افق غبار گرفته را که حکایت از
 رشادت‌ها و جوانمردی های خالد سیف الله
 دارد، نظاره گر می شویم و همراه با علامه
 محمداقبال لاهوری این کلمات را زمزمه
 می کنیم:

در مسلمان شأن محبوبی نماند/ خالد و
 فاروق و ایوبی نماند

خاک بطحا خالدی دیگر بزای / نغمه
 توحید را دیگر سرای

ای نخیل دشت تو بلانده تر / می نخیزد از
 تو فاروقی دگر

باشد که در این روزگار غریب و
 پر آشوب، خالدی دیگر همچون ستاره ای
 درخشان در میان امت اسلامی بدرخشد و
 شب تاریک مسلمانان را به روز روشن مبدل
 نماید و امید را به دل‌های ناامیدان بازگرداند؛
 "و ما ذلک علی الله بعزیز" ابراهیم: ۲۰. ■

پی نوشت‌ها:

- ۱) طبقات ابن سعد: ۳۹۴/۷، الاصابه: ۹۸/۲.
- ۲) سیره ابن هشام: ۱۴۳/۱.
- ۳) هاشمی، عبدالمنعم، قادة النبی، ص: ۱۳۰، دار
 ابن کثیر، دمشق. سیره ابن هاشم: ۲۱۷/۱.
- ۴) القادری، صنعة أحمد بن یوسف، رجال مع
 رسول الله فی طریق الدعوة، ص: ۲۴۹.
- ۵) الاغانی للاصبهانی: ۲۵/۱۵.
- ۶) سیره ابن هشام: ۲۰۶/۱.
- ۷) همان: ۲۸۴/۱.
- ۸) تفسیر ابن کثیر: ۴۶۹/۴.
- ۹) الشرباصی، احمد، موسوعة الفداء فی الاسلام: ۳/
 ۳۰۵.
- ۱۰) الاصابه: ۴۱۳/۱.
- ۱۱) ندوی، ابوالحسن علی، نبی رحمت، ترجمه
 محمد قاسم بنی کمال (قاسمی)، ص: ۲۴۴.
- ۱۲) طبقات ابن سعد: ۶۸/۲.
- ۱۳) همان: ۶۹/۲.
- ۱۴) البداية و النهایه: ۲۳۸/۴، طبقات ابن سعد: ۲۵۲/۴.
- ۱۵) همان.
- ۱۶) هاشمی، عبدالمنعم، قادة النبی، ص: ۱۴۴.
- ۱۷) طبقات ابن سعد: ۲۵۲/۴ و ۳۹۴/۷.

- ۱۸) سنن ترمذی، حدیث: ۳۸۵۵.
- ۱۹) صحیح بخاری، حدیث: ۴۲۶۲.
- ۲۰) مسند احمد: ۳۹۹/۵.
- ۲۱) خطیب، سید عبدالرحیم، شیخین، ص: ۱۱۰، نشر
 احسان، چاپ هفتم، ۱۳۸۴، تهران.
- ۲۲) واقدی، مغازی: ۷۶۴/۲، به نقل از اصحاب الرسول،
 محمود مصری، ص: ۳۳۶.
- ۲۳) رواه البخاری فی فضائل الصحابه کما فی حیاة
 الصحابه: ۵۰۹/۱.
- ۲۴) بیهقی، السنن الکبری: ۱۲۷۹. درباره این که شهر
 مکه عنوة (به زور) فتح شد یا با صلح علامه ابن قیم
 جوزی رحمه الله در کتابش زاد المعاد (۱۲۰۳-۱۲۲۰) با
 دلایل ثابت کرده است که فتح مکه عنوة بوده نه با
 صلح.
- ۲۵) عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری: ۵۷/۸. صحیح
 بخاری: ۴۵/۸ و ۴۶؛ باب بعث النبی صلی الله علیه
 وآله و صحبه خالدی بنی جذیمه.
- ۲۶) القادری، صنعة أحمد بن یوسف، رجال مع
 رسول الله فی طریق الدعوة، ص: ۲۵۳.
- ۲۷) حیاة الصحابه: ۱۱۷۱-۱۱۲.
- ۲۸) سیره ابن هشام، ص: ۴۴۲ و ۴۴۳.
- ۲۹) مسند احمد: ۸۷/۴.
- ۳۰) تاریخ طبری: ۴۷۶/۲ و ۲۴۴/۳، مطبوعه الاستقامة،
 قاهره.
- ۳۱) تاریخ طبری: ۴۸۰/۲.
- ۳۲) الکامل لابن اثیر: ۱۳۲/۲.
- ۳۳) رجال مع رسول الله فی طریق الدعوة، ص: ۲۵۴-
 ۲۵۵.
- ۳۴) تاریخ طبری: ۵۰۴/۲. همان: ۵۰۳/۲.
- ۳۶) الخالدی، صلاح عبدالفتاح، خلفای راشدین از
 خلافت تا شهادت، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، ص:
 ۸۴، نشر احسان، چاپ اول، ۱۳۸۲، تهران.
- ۳۷) محامی، محمد کامل حسن، خالد بن الولید، ص:
 ۶۵، المكتب العلمی - بیروت.
- ۳۸) قادة الفتح الاسلامی، ص: ۱۷۳.
- ۳۹) تاریخ طبری: ۳۹۴/۳.
- ۴۰) طبقات ابن سعد: ۳۹۷/۸.
- ۴۱) الکامل لابن اثیر: ۲۰۷/۲.
- ۴۲) الاصابه: ۹۹/۲.
- ۴۳) طبقات ابن سعد: ۳۹۷/۸.
- ۴۴) تاریخ طبری: ۴۹۲/۲.
- ۴۵) رواه ابن عساکر عن عمر بن الخطاب و صحبه
 الألبانی فی صحیح الجامع، رقم: ۳۲۰۷، به نقل از
 اصحاب الرسول، ص: ۳۶۲.
- ۴۶) سیر اعلام النبلاء، ترجمه خالد بن ولید.
- ۴۷) الاصابه: ۷۴/۳.
- ۴۸) رجال مع الرسول فی طریق الدعوة الی الله،
 ص: ۲۵۶.